

به روایت دیگران

ائتلاف‌های نوظهور با یک آزمون بزرگ هویتی روبه‌رو هستند

بریکس؛ نسخه شرقی غرب یا راه سوم؟

گروه بین‌الملل | وقتی کشورهای عضو بریکس در سال‌های اخیر درهای این گروه را به روی اعضای جدید باز کردند، یک پرسش جدی در برابر آن‌ها قرار گرفت: آیا قرار است بریکس به یک نسخه شرقی از نهادهای قدرت غربی تبدیل شود یا مسیر متفاوتی را دنبال کند؟ تیموفی بوردچف، تحلیلگر باشگاه‌والدای روسیه، در یادداشتی معتقد است بزرگ‌ترین اشتباه بریکس این خواهد بود که بخواهد جای گروه هفت، ناتو یا دیگر ساختارهای تحت رهبری غرب را بگیرد. به باور او، ارزش واقعی این گروه نه در ساختن یک بلوک جدید قدرت، بلکه در ارائه‌الگویی متفاوت از همکاری جهانی است؛ الگویی که به جای سلطه، بر توسعه باشد بنده باشد.

تاریخ نشان می‌دهد بسیاری از سازمان‌های بزرگ جهانی از دل رقابت‌های قدرت شکل گرفته‌اند. برخی محصول جنگ‌ها بوده‌اند، برخی برای حفظ دستاوردهای نظامی و سیاسی کشورهایی خاص ایجاد شده‌اند و برخی دیگر ابزاری برای هماهنگی میان گروهی محدود از دولت‌ها بوده‌اند. اما بریکس داستان متفاوتی دارد. این گروه نه پس از یک پیروزی نظامی شکل گرفت، نه برای تثبیت یک امپراتوری و نه برای ایجاد یک جبهه نظامی در برابر دشمنی مشخص.

همین تفاوت می‌تواند مهم‌ترین مزیت بریکس باشد؛ اما در عین حال بزرگ‌ترین چالش آن نیز هست، زیرا یک سازمان بین‌المللی زمانی قدرتمند می‌شود که بداند دقیقاً برای چه هدفی ساخته شده است. تجربه اروپا نمونه روشنی از این موضوع است. اتحادیه اروپا از خاکستر جنگ جهانی دوم متولد شد؛ زمانی که قدرت‌های اروپایی پس از سال‌ها جنگ و ویرانی دریافتند ادامه رقابت سنتی میان آن‌ها تنها به تضعیف بیشترشان منجر خواهد شد. آن‌ها بازارهای خود را به هم پیوند زدند، بخشی از نقش نظامی مستقل خود را به ناتو و در عمل به رهبری آمریکا سپردند و از این مسیر توانستند وزن سیاسی و اقتصادی خود را افزایش دهند. نتیجه این شد که اروپا توانست فراتر از توان تک‌تک کشورهایش در جهان اثرگذار شود.

اما همین تجربه یک هشدار هم دارد؛ سازمان‌ها همیشه نمی‌توانند از هدف اولیه خود فراتر بروند. اتحادیه اروپا هرچند در ایجاد هم‌گرایی اقتصادی موفق بود، اما در تبدیل شدن به یک قدرت سیاسی یکپارچه با موانع بزرگی مواجه شد. آسه‌آن در جنوب شرق آسیا توانست از بسیاری از درگیری‌های منطقه‌ای جلوگیری کند، اما در برابر برخی بحران‌های بزرگ ژئوپلیتیک همچنان محدودیت‌های جدی دارد. سازمان همکاری شانگهای نیز عمدتاً در چارچوب مأموریت اولیه خود، یعنی ایجاد ثبات منطقه‌ای باقی مانده است.



در سوی دیگر، گروه هفت نمونه‌ای از سازمانی است که از ابتدا برای هماهنگی قدرت‌های بزرگ غربی در عرصه جهانی شکل گرفت. این گروه در دهه ۱۹۷۰، زمانی که نظم تحت رهبری غرب با چالش‌هایی تازه روبه‌رو شده بود، به وجود آمد. هدف آن هماهنگ کردن سیاست‌های اقتصادی و سیاسی کشورهای اصلی غربی بود؛ چیزی که به تدریج آن را به اتاق هماهنگی قدرت‌های غربی تبدیل کرد.

اما جهان امروز دیگر همان جهان دهه ۱۹۷۰ نیست. رشد اقتصادی چین، افزایش نقش قدرت‌های غیرغربی و تغییر موازنه جهانی سبب شده گروه‌هایی مانند هفت کشور صنعتی دیگر نتوانند به تنهایی قواعد بازی را تعیین کنند. با این حال، بریکس نباید برای مقابله با این گروه، نسخه مشابهی بسازد.

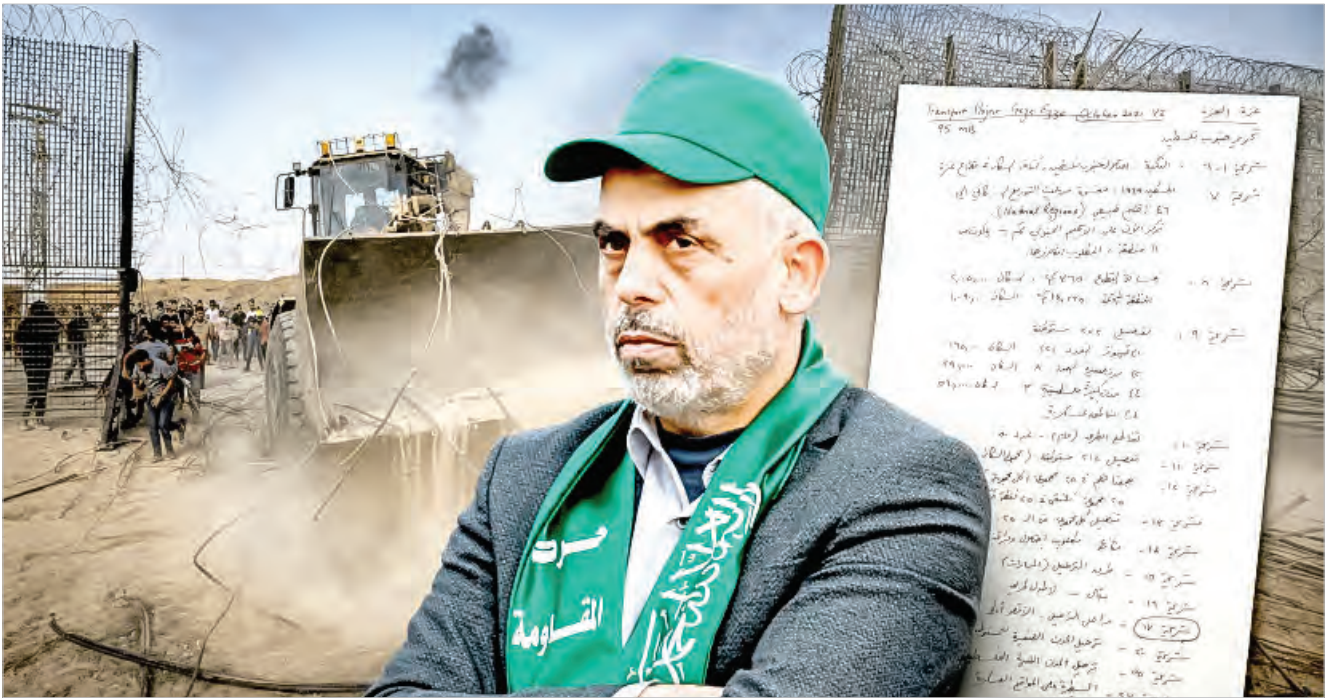
به اعتقاد بوردچف، اگر بریکس تبدیل به یک بلوک بسته در برابر غرب شود، درواقع همان منطقی را تکرار خواهد کرد که سال‌ها مورد انتقاد بسیاری از کشورهای جهان بوده است؛ یعنی تقسیم دنیا به اردوگاه‌های رقیب. بسیاری از کشورهای جهان جنوب نه به دنبال پیوستن به یک جنگ سرد تازه هستند و نه خواهان جایگزین کردن یک مرکز قدرت با مرکز قدرتی دیگر. آن‌ها بیشتر از هر چیز به سرمایه‌گذاری، فناوری، زیرساخت و امکان انتخاب مسیر توسعه خود نیاز دارند.

به همین دلیل، آینده بریکس می‌تواند در حوزه‌هایی مانند توسعه زیرساخت، امنیت انرژی و غذا، انتقال فناوری و ایجاد سازوکارهای مالی مستقل‌تر تعریف شود. این گروه اگر بتواند نشان دهد همکاری میان کشورها بدون دخالت سیاسی و بدون تحمیل الگوهای حکمرانی هم ممکن است، می‌تواند نفوذی فراتر از تعداد اعضای خود پیدا کند.

در نهایت، اعتبار بریکس نه به شعارهایی مانند «تغییر نظم جهانی» سنجیده خواهد شد، بلکه با نتایج ملموس؛ آیا کارخانه‌ای ساخته می‌شود؟ آیا برق به مناطق محروم می‌رسد؟ آیا اقتصاد کشورهای عضو مقاوم‌تر می‌شود؟ بریکس اگر بخواهد تنها یک پرچم سیاسی جدید در برابر غرب باشد، احتمالاً به سرنوشت بسیاری از ائتلاف‌های قدرت دچار خواهد شد. اما اگر بتواند ثابت کند همکاری جهانی می‌تواند بدون سلطه و قیمویت‌های شکل بگیرد، شاید به یکی از نخستین نهادهایی تبدیل شود که نظم جهانی آینده را نه با قدرت نظامی، بلکه با توان توسعه تعریف می‌کند.

مرور دست‌نوشته‌های تازه فاش‌شده یحیی سنوار درباره عملیات هفتم اکتبر

«طوفان» در افکار عمومی جهان



در اسناد ادعایی منتشرشده آمده او این نبرد را «نبرد مرگ و زندگی» توصیف و حتی احتمال استفاده اسرائیل از همه ظرفیت‌های نظامی ازجمله بمب اتم خود را نیز در محاسبات راهبردی لحاظ کرده بود

و فعالان اجتماعی شکل گرفته و با هدف اثرگذاری بر افکار عمومی، رسانه‌ها و محافل سیاسی غرب هدایت شده است. سیگان با استناد به این کتاب، این مسئله را یکی از عوامل اصلی تضعیف جایگاه اسرائیل در عرصه بین‌المللی معرفی می‌کند.

اگرچه نویسنده صهیونیست این روند را به عنوان یک «کارزار تبلیغاتی سازمان‌یافته» توصیف می‌کند، اما واقعیت آن است که گستردگی همبستگی جهانی با فلسطین را نمی‌توان صرفاً به یک پروژه تبلیغاتی فروکاست. حجم تصاویر منتشرشده از ویرانی غزه، شهادت هزاران کودک و غیرنظامی و بحران انسانی بی‌سابقه، خود به مهم‌ترین عامل تغییر افکار عمومی جهان تبدیل شد؛ مسئله‌ای که بسیاری از تحلیلگران غربی نیز به آن اذعان کرده‌اند.

اسناد منتشرشده از سوی صهیونیست‌ها، از زاویه‌ای دیگر نیز اهمیت دارند. این اسناد نشان می‌دهند عملیات طوفان الاقصی نتیجه ماه‌ها و بلکه سال‌ها برنامه‌ریزی دقیق، سازماندهی و حفظ محرمانگی بوده است؛ موضوعی که خود رسانه‌های صهیونیستی نیز به آن اعتراف کرده‌اند.

پیش‌بینی سنوار از عملیاتی در سطح «نبرد مرگ و زندگی»

در گزارش معاریو آمده است برنامه عملیاتی مقاومت از بیش از یک سال قبل، تدوین و تا سطح جزئیات، از نحوه عبور از موانع مرزی تا تقسیم مأموریت میان یگان‌های مختلف، طراحی شده بود. نویسندگان این گزارش تأکید می‌کنند همین برنامه‌ریزی منظم، علت اصلی موفقیت مقاومت در ساعات اولیه عملیات بود؛

سیگان حتی پا را فراتر گذاشته و تصریح می‌کند سنوار با وجود ترورش، به یکی از مهم‌ترین اهداف راهبردی خود یعنی تغییر نگاه جهانی به مسئله فلسطین دست یافته است.

واقعیت نیز تا حد زیادی مؤید این ارزیابی است. از زمان آغاز جنگ غزه، موج گسترده‌ای از اعتراضات مردمی در آمریکا، اروپا، آمریکای لاتین، آفریقا و آسیا در حمایت از مردم فلسطین شکل گرفت. دانشگاه‌های بزرگ آمریکا شاهد طولانی‌ترین اعتراضات دانشجویی در چند دهه اخیر بودند، بسیاری از پارلمان‌های غربی موضوع به رسمیت شناختن کشور فلسطین را دوباره در دستور کار قرار دادند و انتقاد از عملکرد اسرائیل حتی در میان متحدان سنتی این رژیم افزایش یافت.

اذهان به تمرکز اسرائیل بر جبهه نظامی و غفلت از خارگیز افکار عمومی

به اعتقاد نویسنده معاریو، دولت اسرائیل همه تمرکز خود را بر بعد نظامی جنگ گذاشت، اما از جبهه رسانه‌ای و جنگ روایت‌ها غافل ماند؛ غفلتی که موجب شد دستاوردهای نظامی نتواند به موفقیت سیاسی و دیپلماتیک تبدیل شود.

در همین چارچوب، سیگان به انتشار کتاب تازه‌ای در کانادا با عنوان «دست‌پنهان: جنگ اطلاعاتی و اوج‌گیری تبلیغات ضدیهودی» نوشته والتر کینسیلا اشاره و به آن استناد می‌کند. به گفته او، نویسنده این کتاب بر این باور است موج جهانی حمایت از فلسطین پس از هفتم اکتبر، صرفاً محصول واکنش‌های خودجوش نبوده، بلکه بر بستر شبکه‌ای از سازمان‌های مدنی، نهادهای غیردولتی، اتحادیه‌ها، گروه‌های فشار

محسن فاطمی نژاد | افشای سندی تازه منتسب به یحیی سنوار در رسانه‌های عبری، بار دیگر نشان می‌دهد عملیات «طوفان‌الاقصی» صرفاً یک عملیات نظامی نبود، بلکه بخشی از راهبردی چندلایه برای تغییر معادلات میدانی و افکار عمومی جهان بود؛ راهبردی که حتی نویسندگان صهیونیست نیز امروز به موفقیت آن اعتراف می‌کنند.

رسانه‌های عبری در روزهای اخیر با انتشار بخش‌هایی از اسنادی منتسب به یحیی سنوار، رئیس پیشین دفتر سیاسی حماس در نوار غزه، بار دیگر به ابعاد مختلف طراحی عملیات «طوفان الاقصی» پرداخته‌اند. در کنار این اسناد، مقاله‌ای در روزنامه «معاریو» نیز توجه بسیاری را جلب کرده است؛ مقاله‌ای که اگرچه در آن نوشته شده، اما در نهایت به واقعیتی اعتراف می‌کند که طی ماه‌های گذشته بیش از هر زمان دیگری آشکار شده است: اسرائیل شاید توانسته باشد رهبران مقاومت را ترور کند، اما در نبرد بر سر افکار عمومی جهان شکست خورده است.

بر اساس گزارش معاریو، یکی از اسناد کشف‌شده که به دستخط یحیی سنوار نسبت داده شده، تصویری نسبتاً دقیق از برنامه‌ریزی عملیات هفتم اکتبر ارائه می‌دهد. این سند که به ادعای صهیونیست‌ها چندروز پیش از آغاز عملیات در اختیار فرماندهان مقاومت قرار گرفته بود، شامل دستورالعمل‌هایی درباره نحوه آغاز عملیات، عبور از مرز، تصرف گره‌های ارتباطی و مراکز نظامی و همچنین مدیریت مراحل اولیه نبرد است. براساس روایت رسانه عبری، در این سند بر تصرف حدود ۲۵ تقاطع اصلی و بیش از ۲۲۰ شهرک و شهر اسرائیلی تأکید و برای تحقق این هدف، استفاده از حدود ۱۰هزار نیروی آموزش‌دیده پیش‌بینی شده است. همچنین در این سند به ضرورت حفظ عنصر غافلگیری، فریب اطلاعاتی و جلوگیری از آشکار شدن نیت واقعی مقاومت تا آخرین لحظه اشاره شده است.

از نبرد بر سر افکار عمومی تا تغییر روایت جهانی درباره فلسطین

اما آنچه بیش از همه توجه تحلیلگران اسرائیلی را به خود جلب کرده، صرفاً جزئیات نظامی این اسناد نیست؛ بلکه بخش مربوط به جنگ روایت‌ها یا همان نبرد بر سر افکار عمومی است.

«لیلاک سیگان» در مقاله خود می‌نویسد سنوار عملیات طوفان‌الاقصی را صرفاً از زاویه نظامی تعریف کرده بود، بلکه از ابتدا آن را نبردی برای تغییر روایت جهانی درباره فلسطین می‌دانست. به نوشته او، در اسناد منتسب به سنوار تأکید شده عملیات باید در افکار عمومی جهان به عنوان اقدامی در چارچوب حقوق ملی فلسطینیان و حق بازگشت به سرزمین اجدادی‌شان معرفی شود؛ روایتی که بتواند حمایت افکار عمومی بین‌المللی را به سود فلسطین تغییر دهد.

سیگان با لحنی انتقادی نسبت به دولت نتانیاهو می‌نویسد این بخش از راهبرد سنوار، برخلاف تصور اولیه تل‌آویو، موفق‌تر از انتظار عمل کرده است. او معتقد است حتی اگر اسرائیل در میدان جنگ دست بالا را داشته باشد، در عرصه افکار عمومی جهانی در حال از دست دادن موقعیت خود است.

این نویسنده صهیونیست به نکته‌ای اشاره می‌کند که برای محافل سیاسی تل‌آویو نگران‌کننده است؛ اینکه سندن منتسب به سنوار تقریباً هیچ بازتابی در رسانه‌های بین‌المللی پیدا نکرده و تنها رسانه‌های اسرائیلی مانند «جروزالم پست» و «تایمز آو اسرائیل» آن را به زبان انگلیسی منتشر کردند. از نگاه او، این مسئله نشان می‌دهد روایت صهیونیست‌ها دیگر توان نفوذ در افکار عمومی جهان را ندارد و بیشتر در یک «اتاق پژواک» داخلی بازتولید می‌شود.

بازتاب

بازتاب گسترده اظهارات شهردار نیویورک درباره نتانیاهو در رسانه‌های اسرائیلی

ممدانی؛ چالش تازه برای تل‌آویو در قلب نیویورک



محلی با این دادگاه را محدود می‌کند.

«اورشلیم پست» نیز بخش قابل توجهی از گزارش خود را به واکنش مقام‌های این رژیم اختصاص داد. این رسانه به اظهارات اوفیر آکونیس، کنسول اسرائیل در نیویورک اشاره کرد که گفته بود ممدانی اختیار قانونی برای بازداشت نخست‌وزیر اسرائیل ندارد. همچنین واکنش دنی دانون، سفیر رژیم صهیونیستی در سازمان ملل مورد توجه قرار گرفت

که اعلام کرد تهدیدهای شهردار نیویورک مانعی برای حضور نتانیاهو در نشست مجمع عمومی نخواهد بود.

این رسانه همچنین سخنان نتانیاهو علیه ممدانی را برجسته کرد؛ جایی که نخست‌وزیر رژیم صهیونیستی او را متهم به حمایت از حماس کرد و مدعی شد مواضع شهردار نیویورک علیه اسرائیل و در تضاد با ارزش‌های آمریکاست.

در حالی که این اقدامات در نیویورک به سرعت به